

عنوان «بطون سبعة» در لسان شریعت نیامده و از مستحلتاتِ علمی و تلاش‌های تفریحیه عارفان است و در متون دینی، تنها به صورت کلی، و به گونه‌ی القای اصول بیان گردیده است. واژه «نفس» - که به عنوان یکی از بطون مطرح است - حتی با مراحل باطنی‌ترش، در قرآن کریم مکرر ذکر شده و عناوین «نفس اماره»، «نفس لوآمه»، «نفس مطمئنه»، «قلب»، «روح»، «سِرّ»، «خفی» و «اخفی» و حتی مراحل «قلب» مثل «صدر» و «فؤاد»، از اصطلاحات قرآنی است. با کنار هم قرار دادن این عناوین و دقت در مضمون آنها، احساس ترقی از درجه‌ای به درجات برتر و در بعضی از این عناوین، عمق بیشتر می‌کنیم که می‌توان با دقت، چینی‌های هرچند ابتدایی از آنها به دست آورد. عرفای معظم در سیر تکاملی علم عرفان، این عناوین را استخدام و با اشباع بار معنایی خاص و غناء بخشیدن به این اصطلاحات، به مرور زمان به چینی‌های منطقی در بطون و مبنای انسان‌شناختی دست یافته‌اند.

انسان مظهر اسم جامع «الله» است که تمام اسماء تحت پوشش اوست. از این‌رو، جمیع مظاهر اسماء هم مظهر این حقیقت است. در یک نگاه - همچنان که در عبارتی از محقق قیصری در ادامه خواهد آمد - این حقیقت دارای دو تجلی است: یکی تجلی بیرونی و دیگری تجلی درونی. در تجلی بیرونی، اعیان ثابت ممکنات، ظهور و صورت این حقیقت‌اند. در مقام خلق نیز از «عقل اول» گرفته تا «هیولای اولی»، همه تعینات او بوده و هیچ موجودی از حیطة ربوبیت او خارج نیست. و چون این ذات متعالی، بسیط الحقیقه است - و بسیط الحقیقه کلّ الاشیاء و لیس بشیء منها - هیچ موجودی به مرتبه و کنه ذاتش نخواهد رسید و او به اعتبار ذات، در کمال بطون و خفا باقی می‌ماند. هر موجودی فقط به اندازه سعه وجودی‌اش، از معرفت به آن حقیقت بهره‌مند خواهد بود و البته خود انسان جزئی نیز در این فضا، از این مقوله مستثنا نیست. خلاصه اینکه به اعتبار تجلی بیرونی، انسان دارای مراتب و لایه‌های گوناگونی است که عقول طولی و عرضی، نفوس، عرش، کرسی، لوح، قلم، ... و هیولا، حاکی از آن لایه‌ها هستند. اما در تجلیات درونی، همان‌گونه که این حقیقت کلی سعی انبساطی مظاهری دارد و سلسله طول و عرض عالم وجود، از تجلیات او حاصل شده در عالم انسانی و وجود شخصی خارجی خود نیز دارای مظاهری است. این مراتب و مقامات از استكمال وجود انسان در نشئه عنصری به دست آمده و موجب رجوع و اتصال این وجود فرعی به آن حقیقت اصلی می‌شود.

عرفای الهی با استفاده از عناوین وارده در آیات و روایات، و واکاوی بُعد باطنی خود، اسامی دقیق و انیقی برای این مراتب برگزیده‌اند. هرچند ایشان در برشمردن تعداد لایه‌های وجودی، نوع چینی‌ها و

## تحلیل صد منزل عرفانی بر مبنای لایه‌های بطونی انسان، در اندیشه ملاعبدالرزاق کاشانی

سیدقاسم میرصادقی\*

### چکیده

عارفان الهی با استمداد از متون دینی و بر اساس کشف و شهود خود، انسان را حقیقتی گسترده و فیضی منبسط یافته‌اند که در کمالات، موجود بی‌نهایتی است که هیچ حدی ندارد. انسان طرفه معجونی است که سیر او از عالم اله، روحش از عالم مجردات، و بدنش از عالم ماده است و با گذر از عوالم درونی و رسیدن به مغزای حقیقت خود، نهایت قرب به حق تعالی را احساس می‌کند. بر اساس بطون هفت‌گانه متون دینی و نیز بطون عالم وجود، که در لسان شریعت آمده و تطابق آنها با نسخه انسانی، بطون هفت‌گانه‌ای را در انسان در نظر گرفته و به عنوان «بطون سبعة انسانی» قلمداد کرده‌اند. این لایه‌های باطنی را - به ترتیب - «نفس»، «قلب»، «عقل»، «روح»، «سِرّ»، «خفی» و «اخفی»، خوانده‌اند.

ملاعبدالرزاق کاشانی مراحل سه‌گانه اصلی در وجود انسان را به نام‌های «نفس»، «قلب» و «روح» می‌نامد و با گسترش این نشئات، هفت بطن و سپس ده بطن ذکر می‌کند و با دست‌مایه قاعده «بطون سبعة انسانی»، به تحلیل و بیان چینی‌های منطقی منازل یکصدگانه عنوان شده توسط خواجه عبدالله انصاری می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: بطون، نفس، قلب، عقل، روح، سِرّ خفی، اخفی، غیب.

آنچه طایفه اولی دانند. این طایفه بینند. این هر دو قسم را نفس ناطقه به نور قلب مزکی شود. و لیکن طایفه ذوالعقول متخلق به اخلاق الهی باشند، و ذوالبصیرت متحقق به آن. ... سوم. مرتبه «روح» بود. و اهل این مقام از تجلی صفات گذشته، به مرتبه مشاهده رسیده باشند و شهود جمع احدیت یافته و از خفی نیز در گذشته و از حجب تجلیات اسماء و صفات و کثرت تعینات رسته و در حضرت احدیت حال ایشان «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ». (فصلت: ۵۳) و این طایفه خلق را آینه حق بینند، یا حق را آینه خلق...<sup>۳</sup>

این تقسیم سه‌گانه، که ریشه در قرن چهارم و پنجم هجری دارد اساس تحلیل‌های کاشانی قرار گرفته است. وی در شرح و تحلیل یکصد منزل عرفانی، از این اندیشه مدد می‌گیرد و نیز در تفسیر و تاویل آیات قرآنی، آنها را در سطوح باطنی و تطبیقات انسانی تبیین می‌کند.

### بسط لایه‌های اصلی وجود آدمی

کاشانی با بسط مراتب سه‌گانه کلی در وجود انسان، آنها را به هفت درجه افزایش داده و در اصطلاح، «بطون سبعة» را ترتیب داده است. چینش و ترتیب این درجات طولی، در نگاه کاشانی به این صورت است: ۱. «غیب الجن» یا «غیب القوی»؛ ۲. «النفس»؛ ۳. «القلب»؛ ۴. «السر»؛ ۵. «الروح»؛ ۶. «الخفی»؛ ۷. «غیب الغیوب».<sup>۴</sup>

او به سبب آنکه دو مرحله جزئی «قلب» و «عقل» را ذیل یک مرحله کلی «قلب» قرار می‌دهد، گاهی به جای «قلب»، «عقل» را ذکر می‌کند. نظیر اینکه می‌فرماید: «مراتب الغیوب السبعة المذكورة من غیب القوی و النفس و العقل و السر و الروح و الخفاء و غیب الغیوب...».<sup>۵</sup>

وی در جای دیگر، برای حفظ درجات هفت‌گانه و عنوان «بطون سبعة»، وجه کلی آوردن «قلب» و یا «عقل» در یک مرتبه را این نکته می‌داند: اگر مرتبه «خفی» یا همان «غیب الغیوب» را جزو مراتب ذکر کنیم باید تنها یکی از این دو عنوان را بیاوریم تا عدد «هفت» به هم نخورد، ولی اگر تمام هفت درجه را در درجات نازل‌تر بیان کنیم و هویت الهیه را خارج از این دایره بگیریم، هر دو عنوان را ذکر می‌کنیم.<sup>۶</sup>

بر همین اساس، ذیل آیه کریمه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۹)، آسمان‌های هفت‌گانه را اشاره به مراتب عالم روحانیات دانسته، چینش آن را این‌گونه ذکر می‌کند:

«فالاول هو عالم الملكوت الارضية و القوی النفسانية و الجن و الثاني عالم النفس. و الثالث عالم

اسامی برگزیده برای هر مرتبه، اختلافاتی ظاهری دارند - که به اجمال و تفصیل برمی‌گردد - ولی در اصل وجود این لایه‌ها و بطون طولی اتفاق نظر دارند. عرفا غالباً،<sup>۱</sup> برای انسان هفت لایه طولی ذکر کرده و از آن به «بطون سبعة» تعبیر نموده‌اند. و چینش بطون را از پایین، به «نفس»، «قلب»، «عقل»، «روح»، «سر»، «خفی» و «خفی» بیان نموده‌اند. محقق قیصری در مقدمات شرح فصوص الحکم می‌نویسد: بدان، همانا «روح اعظم» - که در حقیقت همان روح انسانی است - مظهر ذات الهی - از حیث ربوبیت او - است. به همین دلیل، امکان ندارد که گردش کننده ای حول آن جناب بگردد و قصد کننده‌ای وصل او را هدف قرار دهد. هر گردش کننده‌ای حول آن سرگردان، و هر طلب کننده نور جمالش مقید به حجب و استار خواهد بود. کنه او را جز خداوند نمی‌داند، و جز او کسی به آن جایگاه احاطه ندارد. [این روح انسانی]، همچنان‌که در عالم کبیر، مظاهر و اسمائی از عقل اول، قلم اعلا، نور، نفس کلیه و لوح محفوظ دارد، در عالم صغیر انسانی نیز به حسب ظهورات و مراتب، مظاهر و اسمائی دارد. این مظاهر در اصطلاح اهل الله و غیر ایشان (حکماء)، عبارت است از، سر، خفی، روح، قلب، کلمه، روع، فؤاد، صدر، عقل و نفس.<sup>۲</sup>

### تقسیمات سه‌گانه اصلی در وجود انسانی

ملا عبدالرزاق کاشانی وجود انسانی را به سه مرتبه کلی تقسیم می‌کند و این مراتب را «نفس»، «قلب» و «روح» می‌نامد. او در نامه معروفش به علاء الدوله سمنانی (م ۷۳۶ ق) این مراتب و اهل آنها را این چنین برمی‌شمارد:

و مردم در سه مرتبه مرتب‌اند: اول. مرتبه «نفس»؛ و این طایفه اهل دنیا و اتباع حواس‌اند، و اصحاب حجاب منکر حق‌اند؛ چون حق و صفات او را نشناسند قرآن را «سخن محمدی» گویند. و ایشان را خدای - تعالی - فرمود:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مِنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقِ بَعِيدٍ. (فصلت: ۵۲) - و اگر کسی از ایشان ایمان آرد، رستگار شود و از دوزخ خلاص یابد. دوم مرتبه «قلب» است. و اهل این مقام از آن مرتبه ترقی کرده باشند، و عقول ایشان صافی گشته، ... و به تفکر در آیات ... به معرفت صفات و اسماء حق رسند ... پس علم و قدرت و حکمت حق به چشم عقل مصفا از شوب هوا بینند و سمع و بصر و کلام حق در عین انفس انسانی و آفاق این جهانی باز یابند و به قرآن و حقیقت آن معترف شوند؛ «حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ». (فصلت: ۵۳) و این طایفه اهل برهان باشند و در استدلال ایشان، غلط محال بود، و چون به نور قدس و اتصال به حضرت احدیت، که محل تکثر اسماء است، عقول ایشان چنان منور شود که بصیرت گردد، و به تجلیات اسماء و صفات الهی بینا شود و صفات ایشان در صفات حق محو گردد،

القلب. و الرابع عالم العقل. و الخامس عالم السرّ. و السادس عالم الروح. و السابع عالم الخفاء الذی هو السرّ الروحیّ غیر السرّ القلبیّ...»<sup>۷</sup>

### بسط لایه‌های طولی، تا ده سطح

خواجه عبدالله انصاری، یکصد مقام بیان شده در کتاب *منازل السائرین* را ذیل ده قسم کلی مرتب کرده است. ملا عبد الرزاق کاشانی، تلاش می‌کند تا بر اساس مبنای انسان‌شناختی، و لایه‌های بطونی وجود انسان، این اقسام ده‌گانه، ترتیب و وجه نام‌گذاری آنها را تحلیل کند. او در شرح خود بر کتاب مزبور ابتداء بطون طولی وجود انسان را، شش مرتبه می‌داند و آن را به این ترتیب ذکر می‌کند: «... و مراتب غیوب الباطن بحسب الوجود ست: غیب الجنّ الذی هو غیب القوى، و غیب النفس، و غیب القلب، و غیب العقل، و غیب الروح، و غیب الغیوب الذی هو غیب الذات الاحدیّه»<sup>۸</sup>

نکات قابل توجه در طرح مزبور این است که اولاً، برخلاف طرح‌های ذکر شده، عدد هفت مراعات نشده است. ثانیاً مرتبه «سرّ» در آن مذکور نیست. ثالثاً «عقل» و «قلب» را از یکدیگر جدا کرده و به صورت دو بطن وجودی عنوان نموده است.

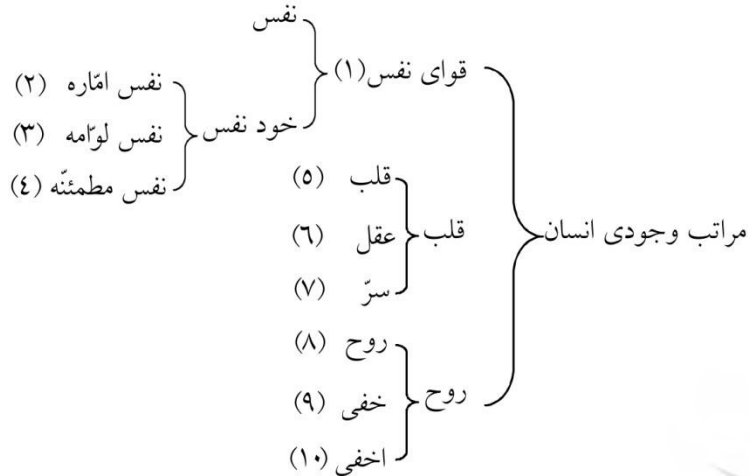
وی سپس این شش مرتبه را بسط داده، به ده مرتبه می‌رساند تا مطابق اقسام ده‌گانه کلی بیان شده توسط خواجه عبدالله انصاری در کتاب *منازل السائرین* گردد. اما کیفیت این افزایش مراتب بدین صورت است که کاشانی، ابتدا مرتبه غیب نفس را به دو مرحله «قوای نفس» - که به صورت جدا و به نام «غیب الجنّ» آورده - و خود «نفس» و سپس «نفس» را به سه مرتبه «آماره»، «لوامه» و «مطمئنّه» تقسیم کرده است در ادامه او پس از مرتبه «غیب عقل»، مرتبه «سرّ» را می‌افزاید و در این فرایند، پس از مرتبه «غیب روح»، مرتبه «خفی» را ذکر می‌کند. محقق کاشانی، افزایش این چهار مرتبه بر مراتب پیشین را چنین ذکر می‌کند:

و بحسب السیر و الترقیّ تحصل للنفس مرتبتان دون مقام القلب؛ فأنتها قبل التوجّه الى الحقّ اشارة بالسوء، ثمّ تصیر لوامه، ثمّ نصیر مطمئنّه. وللقب مرتبه فوق مقام العقل و دون مقام الروح، تسمی السرّ، و هو عند ترقیّه الى مقام الروح فی التجردّ و الصفاء. و للروح مرتبه تسمی الخفیّ و هو عند ترقیّه الى مقام الوحده.<sup>۹</sup>

او در پایان، نتیجه می‌گیرد که ده مرتبه وجودی انسان بازای ده قسم کلی مقامات است: «فیکون له فی الغیب عشر مراتب، و له فی کلّ مرتبه قسم من الاقسام المذكورة یحتوی علی عشرة مقامات، و هی امّات المقامات کأهلها»<sup>۱۰</sup>

بنابراین، با توجه به سه لایه اصلی «نفس»، «قلب» و «روح»، که در اندیشه کاشانی وجود دارد و

بسط و افزایش این مراتب وجودی به ده مرتبه، به طور خلاصه و دسته بندی شده، می‌توان نمودار «بطون طولی انسان» از منظر این شخصیت را این گونه ترسیم کرد:



لازم به ذکر است که از منظر محقق کاشانی و تمامی عرفاء، این مراتب چندگانه، و حتی سه مرتبه اصلی «نفس»، «قلب» و «روح» مراتبی متباین و گسسته از هم نیستند، بلکه به شدت به هم پیوسته‌اند و در واقع، یک حقیقتند و با اعتبارات و گوناگون متکثر می‌شوند.<sup>۱۱</sup>

### اقسام ده گانه خواجه عبدالله و تحلیل با لایه‌های بطونی

خواجه عبدالله انصاری یکصد منزل و مقام عرفانی را در ده قسم کلی خلاصه کرده است. صرف نظر از شرح‌هایی که بر کتاب *منازل السائرین* نگاشته شده، ملاعبدالرزاق کاشانی، این کتاب را با استفاده از لایه‌های بطونی انسان، در مبنای انسان‌شناختی، شرح، تحلیل و ارزیابی کرده است. او در شرح خود بر این کتاب، در صدد است تا تحلیلی متقن و منطقی از نحوه چینش مقامات و چگونگی قرار گرفتن این مقامات در کنار یکدیگر و وجه نام‌گذاری اقسام کلی دربر دارنده مقامات یکصدگانه، ارائه دهد. محقق کاشانی در طرح و نظام واره‌ای که ارائه می‌کند، می‌کوشد تا منازل یکصدگانه را سیری باطنی و گامی برای رفع موانع و حجاب‌های ظلمانی و نورانی تا رسیدن به اعماق وجود آدمی قلمداد کند و اقسام ده گانه دربر گیرنده آنها را مطابق ساحت‌های وجودی انسان نشان دهد. این اندیشه، که کم و بیش در میان عرفا حضور داشته و قبلاً توسط سعیدالدین فرغانی عملیاتی شده توسط این عارف برجسته با طرحی جدید ارائه شده است. کاشانی در نظامی که ارائه می‌کند، چهار قسم از اقسام کلی ده‌گانه را در نشئه

«نفس»، سه قسم آن را در نشئه «قلب» و سه قسم باقی مانده را در نشئه «سر» به تصویر می‌کشد. اکنون به تفصیل این تحلیل‌ها و تقسیم‌بندی‌ها را واکاوی می‌کنیم:

### مرتبه نفس، وجوه و تحلیل مقامات آن تعریف و توضیح «نفس» و وجوه چندگانه آن

کاشانی در تعریف «نفس» می‌فرماید: «نفس» عبارت از بخاری لطیف است که حامل قوه حیات بوده و واسطه بین نفس ناطقه و بدن است کارکرد آن این است که جنبه تدبیری برای بدن و قوای آن دارد. این «نفس» همان است که در اصطلاح حکماء «روح حیوانی» نامیده می‌شود.<sup>۱۲</sup>

محقق کاشانی معتقد است: انسان یک حقیقت در هم تنیده چندساحتی است. از یک نظر، یک جنبه الهی دارد و یک جنبه مادی.<sup>۱۳</sup> در ساحت علوی‌اش، فطرتی دارد سراسر آکنده از نور، کمال و میل به عروج، و در ساحت سفلی‌اش، طبیعتی دارد که از مزاج و طبایع پدید آمده و با خواص، آثار و احکام اجزا و عناصر مادی عجین شده است. او ساحتی از انسان را که جنبه سفلی دارد و با آن به سوی عالم ماده روی می‌آورد و برای افعالش از آن استفاده می‌کند «نفس» می‌نامد و آن را معدن و ماوای هر نوع شرّ و بدی<sup>۱۴</sup> و حریص و آزمند در استیفای لذات پست مادی می‌داند.<sup>۱۵</sup>

از نظر محقق کاشانی، هرچند انسان‌ها در نشئه «نفس حیوانی» دارای صفات گوناگون همراه با شدت و ضعف و احیاناً فراز و فرود هستند،<sup>۱۶</sup> ولی در همه آنها، اگر چیزی بین آنها و طبع مادیشان فاصله نشود - یعنی نفس بما هو نفس تنها گذاشته شود و ساحت علوی دخالت نکند - در ظلمات عالم ماده، و لذات جسمانی آن غوطه‌ور خواهند بود. او علت این انهماک در شهوانیات را انس و اعتیاد انسان به این امور از زمان طفولیت می‌داند و ابراز می‌دارد: این امر ممکن است در بعضی افراد به حدی پیشرفته شود که آنها را از انسانیت خارج کرده، مسخ نماید. بر همین اساس، وضع عبادات، سیاسات شرعی و قوانین دینی را برای جدا کردن انسان از این ساحت دانسته و کارکرد این دستورات و عبادات را رفع غشاوات مادی و شکستن شدت و حدت امیال حیوانی می‌داند.<sup>۱۷</sup>

اما در توضیح «وجوه نفس»، باید گفت: ملاعبدالرزاق کاشانی، ابتدا نفس را به دو بُعد «قوای نفس» و خود «نفس» تقسیم می‌کند. منظور کاشانی از «قوای نفس» که گاه آن را «غیب القوی» و یا «غیب الجن» می‌نامد، «ملکوت ارض»، «قوای نفسانی» و «غیب الجن» است،<sup>۱۸</sup> و مرادش از «جن» همان «قوای حیوانی» و «روح حیوانی» است که واسطه بین «نفس ناطقه» و بدن قرار دارد. و دارای قوایی است؛ که از حیات او منشعب شده، به واسطه آنها بدن را تدبیر می‌کند. مهم‌ترین این قوا «وهم» و «خیال» است.<sup>۱۹</sup>

بنابر این، «قوای نفس» قوایی است که نفس با آنها عمل انجام می‌دهد و به دو قسمت «قوای ظاهری» و «قوای باطنی» قابل تفکیک است.

اما خود «نفس» را به سه ساحت «اماره»، «لوامه» و «مطمئنه» تقسیم می‌کند و بازای هر یک از این جنبه‌ها، یک قسم از اقسام ده گانه کلی را لحاظ می‌کند که در جمع بندی مقامات، توسط خواجه عبد الله انصاری بیان شده است.

### وجه تسمیه «بدایات»، چینی مقامات و کارکرد آن

قسم «بدایات» و منازل مندرج در آن در ابتدای مراحل سلوک قرار دارند. انسان با پیمودن منازل این قسم، موانع سیر و سلوک را برطرف کرده، علایق و خواهش‌های نفسانی را، که در این مرحله بسیار قوی است کاهش داده و قوای نفس را مطیع خود می‌کند و نفس را تمرین می‌دهد تا از اسارت «وهم» که جلوه دهنده زینت‌ها و شهوات نفسانی بوده و در این مرحله از اصلی‌ترین و میدان‌دارترین قوای نفس است، خارج کند. ملاعبدالرزاق کاشانی ضمن بیان این نکته که علت نام‌گذاری این قسم به «بدایات»، به خاطر ابتدا بودن شروع در سلوک است و هدف این مقامات، تسخیر قوای نفس است، در وجه منطقی بودن چینی این مقامات می‌فرماید: نفس در ابتدای امر، «نفس اماره» است؛ هرگاه توفیق رفیق انسان شود و او را از خواب غفلت بیدار نماید اصطلاحاً برای شخص «یقظه» حاصل شده است؛ و وقتی متوجه دوری خود از حقیقت و پیروی‌اش از شیطان شود از این حالت دست کشیده، به اصلاح خود روی آورده و اصطلاحاً مقام «توبه» را درک کرده است؛ و هرگاه متوجه شود عمل خوب و بد را به هم مخلوط کرده، به حساب خود رسیدگی کند در مقام «محاسبه» است، تا جایی که حسنات او بر سیئاتش غلبه کند و مجدداً به سوی خدای سبحان رجوع نماید. این مقام «انابه» است. پس از آن، به آنچه کمک کار او در امر سیر و سلوک است و آنچه در این راه برایش مفید است می‌اندیشد که مقام «تفکر» است. این تفکر او را به جایگاه عبرت گرفتن و اتعاض می‌کشاند که در اصطلاح مقام «تذکر» گفته می‌شود. سپس به حول و قوه الهی استعانت می‌جوید که مقام «اعتصام» و نتیجه آن گریختن از کید شیطان است و این را مقام «فرار» می‌گویند. پس از این مرحله، نیاز به «ریاضت» برای تلطیف سرّ دارد و سرانجام به اندازه لطافتش، از مقام «سماع»، که آخرین مقام این قسم است، بهره خواهد برد.<sup>۲۰</sup>

### نفس اماره و ارتباطش با قسم ابواب و مقامات آن

نفس، که احیاناً ابتدا در قید و بند قوای خود بوده، با پیمودن منازل قسم «بدایات»، از اسارت آنها، بخصوص «وهم» به طور نسبی مستخلص می‌شود. در این مرحله، نفس به خود توجه نموده، از نگاه به

### نفس لوامه و واکاوی ترتیب مقامات «معاملات»

محقق کاشانی، نفس لوامه را حالتی از نفس می‌داند که با دریافت اجمالی نور تنبّه، از خواب غفلت، اندک تیغظی تحصیل می‌کند و به سرزنش خویش مبادرت می‌ورزد و به جانب حق تعالی توبه و انابه می‌نماید.<sup>۲۵</sup>

این مرحله با تابش شعاع‌هایی از نور قلب همراه است، به گونه‌ای که نفس را، که با پیمودن قسم «ابواب»، حالت «لوامه» پیدا کرده است، برای حصول اطمینان و تبدیل شدن به «نفس مطمئنّه» آماده می‌کند. وقتی سالک با مقامات قبلی، موانع سر راه خود را برطرف کرد. و برایش بایی به سمت باطن باز شد و احوال خوش تفضلی پیدا کرد در ادامه، می‌خواهد معامله با خداوند را آغاز کند و دست به کار شود تا با کسب، مقاماتی را بیابد. از این رو، در تمام مقامات این قسم، فعل و عمل سالک مطرح است و به همین دلیل، این قسم را «معاملات» می‌نامند.<sup>۲۶</sup>

کاشانی در تحلیل مقامات این قسم، می‌فرماید: اولین مقامی که قلب با آن معامله با الله را آغاز می‌کند مقام «رعایت» است که همان مراعات و مواظبت از اعمال است تا نفس با آن مطیع شده، به اطمینان برسد. سپس به مقام «مراقبه» می‌رسد که ملاحظه جانب حق تعالی است. در مقام «رعایت»، جانب سلبی و رعایت اعمال، مدّ نظر بود؛ ولی در «مراقبه»، ملاحظه جانب اثباتی و طرف حق تعالی منظور است. این محافظت و مراقبت باید همراه با ادب و حفظ حریم محبوب باشد که از آن به مقام «حرمت» تعبیر می‌کنند. پس از آن سالک به مقام «اخلاص» می‌رسد که بر طبق آن، باید عمل را از شوب ریا و هر نوع چشم‌داشت دیگری پاک و خالص کند، و این امر جز با دانستن آداب خدمت و رها کردن عادات نفس و ندیدن عمل خود، اتفاق نمی‌افتد که در اصطلاح این را مقام «تهذیب» می‌نامند. حال اگر سالک طریق دوست بخواهد این حالات را در خویشتن نهادینه کند راهش گذر از مقام «استقامت» است؛ چراکه به طور طبیعی، جنبه خلقی بر انسان غالب است و اگر بخواهد حقانی شود باید آنقدر استقامت بورزد تا نفس، خوی ملکوتی به خود بگیرد. و اما لازمه این مقامات اعتماد بر خداوند است، نه بر خود و اعمالش و از این رو، به مقام «توکل» می‌رسد. در همین زمینه، درجات برتری از اعتماد را می‌پیماید که مقام «تفویض» نام دارد و سپس به مقام «تقه»، که نقطه وسط اعتماد بر خداوند است، می‌رسد. سرانجام، با گذر از مقام «تسلیم»، که رهایی از مزاحمت «عقل» و «وهم» در امور قضا و قدر است، از این مرحله هم گذر می‌کند.<sup>۲۷</sup>

قوایش منصرف می‌شود. ولی چون این نگاه به خود، در مرحله ابتدایی است و نفس در این نشئه منغمس و فرورفته در شهوانیات است، «آماره» نامیده می‌شود. بنابراین، «نفس آماره» جهتی از «نفس» را می‌گویند که به سمت لذات و شهوات حسّی گرایش دارد و محلّ و ماوای شرّ و اخلاق و افعال مذموم است.<sup>۲۱</sup> از این رو، انسان با چشم فروستن از قوای حیوانی و توجه به خود، در واقع باب باطن را می‌کوبد. از همین رو، کاشانی در وجه تسمیه این قسم می‌فرماید: منظور از قسم «ابواب» ابواب باطن است که بر روی سالک گشوده می‌شود.<sup>۲۲</sup> او می‌گوید: نفس با پیمودن قسم «بدایات» باب کمالات را در حقّ الباب می‌کند و در باب رحمت حق داخل می‌شود.<sup>۲۳</sup> در واقع، پس از برداشتن گام‌های اولیه، تفضّلاتی از سوی حق تعالی به عبد سالک می‌شود که این تفضّلات، خود را به شکل احوال ابتدائی نمایان می‌سازد. این تفضّلات بایی به سمت سلوک و ورود به باطن است؛ چراکه وقتی منت حق تعالی بر خود را مشاهده کند نوعی رغبت و خوش‌دلی برای او نسبت به حق تعالی ایجاد می‌شود. از سوی دیگر، از گذشته خود خوف دارد با حصول این احوال و گذراندن مقامات این قسم است که نفس از حالت آماره بودن درآمده، صفت لوامگی به خود می‌گیرد.

وی در تحلیل مقامات این قسم، می‌فرماید: بر همین اساس - که باید با احوالی نفس از حالت آماره بودن درآید - مقام اول این قسم این است که نفس با توجه کردن به باطن خود، حالت «حزن» برایش پدید می‌آید و سپس ترس از عقاب او را به «خوف»، که مقام بعدی است، می‌کشاند. پس از آن به «اشفاق» می‌رسد که دوام تحذیر «نفس» از موبقات، همراه با ترحم بر آن است. سپس حال او به «خشوع» می‌انجامد که انکسار و خضوع «نفس» است. و پس از آن، حالت سالک به «اخیات» منتهی می‌شود که وارد شدن در مامن و پناهگاه از تردید و بازگشت به حال قبل از آن است. تا اینجای کار، سالک طریق دوست در صدد اصلاح گذشته خود به واسطه انکسار و رام کردن نفس بود؛ ولی از اینجا به بعد، شروع به جنگیدن با تعلّقات خود می‌کند. از این رو، برای برداشتن تعلّقات و هر آنچه او را به خود مشغول ساخته بود - از لذایذ و شهوات مادی و دنیوی - با مقام «زهد»، دست به کار می‌شود. در ادامه، با مقام «ورع»، که یک اجتناب قوی و شدید است، آن را تکمیل می‌کند و سپس با مقام «تبّتل»، به‌تمامه از این تعلّقات و دل‌مشغولی‌ها کنده و رها می‌شود. سرانجام، با دو مقام «رجاء» و «رغبت»، که به منزله دو موتور محرک برای ادامه سیر او هستند، به صورت جدّی، با امیدی وافر، وارد مرحله بعدی می‌شود.<sup>۲۴</sup>

**مرحله «نفس مطمئنه»، قسم «اخلاق» و تحلیل مقامات آن**

محقق کاشانی در توضیح این ساحت از «نفس»، ابراز می‌دارد: «نفس مطمئنه» به جنبه‌ای از «نفس» اطلاق می‌شود که تماماً به سمت قلب متوجه شده، از جانب لذات حسّی و اخلاق نکوهیده رها گشته و به اخلاق پسندیده متخلّق شده باشد.<sup>۲۸</sup> او معتقد است: نفس در این مرحله، با گذر از حالت لوامگی و شروع در صفت «اطمینان»، از قلب کمک می‌گیرد و «عقل» او منور به نور شرع شده، از اوهام رهایی می‌یابد و با استعانت از نور شرع، به اثبات ملکات فاضله و اخلاق نیکو در خود می‌پردازد تا «نفس» به کمال اطمینان برسد.<sup>۲۹</sup> وی علت نام‌گذاری این قسم به نام «اخلاق» را حصول یک سری ملکات ستوده بدون تروی، در اثر خاصیت این نشئه می‌داند و می‌فرماید: وقتی سالک معامله با خدا را آغاز کرد و مقامات قسم «معاملات» را پیمود ثمره و میوه این معاملات قسم «اخلاق» خواهد بود. این «اخلاق» عبارت از خلُق‌ها، ملکات ستوده و هیئات راسخ نفسانی است؛ که انسان بدون فکر و تروی، بر اساس آنها رفتار می‌کند و به سهولت، فضایل و خیرات از او صادر می‌شود. در این حال، سلوک طریق الهی برایش آسان می‌گردد.<sup>۳۰</sup>

کاشانی در تحلیل مقامات این قسم و وجه منطقی بودن چینش آنها می‌فرماید: اولین مقام این قسم مقام «صبر» است که یکی از حالات بندگی است، و حقیقت آن این است که سالک بدانند آنچه از سختی‌ها، نامالایمات و محدودیت‌ها، که به او می‌رسد، مقتضای حکمت الهی و به اراده و قضا و قدر اوست. سالک باید بر نفس خود سخت بگیرد تا به تدریج، این امر بر او آسان شود و به مقام «رضا» به قضا و قدر الهی بار یابد. پس از آن ترقی کرده و آنچه را از سختی و راحتی که برایش مقدّر شده است، حمد و سپاس می‌گوید و در اصطلاح، به مقام «شکر» می‌رسد و در پی آن، از این مقام هم عبور کرده، به مقام حیاء نایل می‌شود. مطابق این حال، از طلب حال و شرایطی جز آنچه محبوب او خواسته است حیاء می‌کند. و آنقدر بر این حال استقامت و اصرار می‌ورزد تا برایش ملکه شود. با پیاده شدن این ملکات در او و نشان دادن اینکه در عمل صادق است، به مقام «صدق» وصول می‌یابد. سالک باید پس از این مرحله، این حال بندگی را نسبت به خلق خدا هم ابراز کند و با وجود نیاز خود، سخاوت به خرج دهد و دیگران را بر خود ترجیح دهد؛ چراکه باید فقر و غنا نزد او یکسان باشد و این مقام «ایشار» نامیده می‌شود. سپس به مقام «خلُق» می‌رسد که خوش‌خلقی با دیگران است. او در این حال، بندگان خدا را مقهور و محکوم حکم قضا و قدر می‌بیند و معذور می‌شمارد و با ایشان منازعه نمی‌کند، بلکه ایشان را اکرام کرده، آثار حکمت و قدرت الهی را در ایشان می‌بیند و در نتیجه، با برخورد خوب با

خلق خداوند، به مقام «تواضع» برای حق، نائل می‌شود. سپس با تحمّل اذیت از جانب مردم، به مقام «فتوت» می‌رسد و سرانجام، به واسطه صفای قلبی، که در اثر این خلقیات برای سالک حاصل شده است، به نهایت اطمینان می‌رسد و به مقام «انبساط» بار می‌یابد. بر اساس این مقام، با خلق خدا به خوش‌رویی، و با حق تعالی و احکام و شریعت او به زیبایی برخورد می‌کند. اینجاست که موانع از سر راه سالک بر داشته می‌شود و فطرت اصلی‌اش شکوفا می‌گردد.<sup>۳۱</sup>

**مقامات نشئه قلب و تحلیل مقامات مرتبط با آن  
تعریف و توضیح «قلب» و بیان مرتبه آن**

«قلب»، یک حقیقتی نورانی است که هویتی روحی دارد؛ ولی چون تدبیر بدن می‌کند تنزل یافته آن است. به عبارت دیگر، تنزل «روح» و نسبت یافتن آن با «نفس» را «قلب» می‌گویند. «قلب» خالی از گرایش‌های خاکی و آکنده از گرایش‌های خیر و معارف است و از آن به «لطیفه انسانی» و یا «نفس ناطقه» نیز تعبیر می‌کنند و «نفس حیوانی» به منزله مرکب اوست.<sup>۳۲</sup> این «قلب» چون حالت واسطه دارد، به منزله پل ارتباطی میان «روح» و «نفس» عمل می‌کند. و از این رو، به سبب نظر افکندن به هر یک از این دو سو، دچار تقلّب احوال شده، رنگ و بوی آن طرف را به خود می‌گیرد.<sup>۳۳</sup> و چون از اجتماع آنها متولّد شده است خواص هر کدام را در خود دارد.<sup>۳۴</sup> بر همین اساس، هر گاه نفس، بر آن غلبه کند احکام خود همانند ظلمت، حرص شیطنت را بر آن حاکم می‌کند. و هر گاه تحت غلبه «روح» قرار بگیرد آن‌سویی می‌شود.<sup>۳۵</sup>

محقق کاشانی، در نظامی که برای تحلیل یکصد مقام عرفانی بر اساس «بطون طولی» ارائه می‌کند، قلب را دارای سه حیثیت می‌شمارد و آنها را به نام‌های «قلب»، «عقل» و «سر» نام‌گذاری کرده است و بازای هر یک، قسمی از اقسام ده‌گانه را قرار می‌دهد:

**مرتبه ابتدایی قلب و ارتباطش با قسم «اصول»**

این مرتبه، که «قلب» جزئی است - در قبال دیگر مراتب جزئی نشئه کلی قلب - مرحله گذر از نشئه «نفس» است و با گذر از برخی مراتب، امر سلوک شکوفا و مشخص می‌گردد. وقتی چهل منزل نفسی طی شد، موانع سلوک برداشته شده است. نکته قابل توجه اینکه «قلب» اگر خودش باشد و موانعی مزاحم راهش نباشد به سمت «فطرت» می‌رود. وقتی نفس رام شد و دیگر دست و پا گیر نبود مانعی برای بروز «فطرت» وجود ندارد. از این مرحله به بعد، شروع راه سلوک است.

اما در توضیح قسم «اودیه»، باید گفت: «اودیه» جمع «وادی» و به معنای شکاف بین کوه‌ها بوده که محل ورود سیلاب‌ها است. کاشانی، اولاً، این قسم را به نشئه میانی قلب - که آن را نشئه «عقل» می‌نامد - مربوط می‌داند، ولی نه عقل استدلالی، بلکه عقل منور به نور قدس یا همان «عقل فطری». طبق آن هر آنچه در فطرت است برای سالک به گونه فهم حاصل می‌شود. پس از آن چشم، گوش و قلب سالک باز می‌شود و خوب و بد را می‌فهمد. بنابراین، مقامات این قسم نیز حالت فهمی و معرفتی دارد. ثانیاً، در وجه تسمیه این قسم بیان می‌دارد که در لفظ «وادی» خطر نهفته است. از این‌رو، در مقامات این قسم نیز، که عمده منازل سیر و سلوک است، توقع خطر می‌رود و ممکن است «عقل نظری» رهن شده، انسان به گمراهی بیفتد؛ چراکه اجتهاد و عقل در این مراحل، مداخلت دارد و ممکن است گاهی مطلوب به شکل «نار» یا «نور» تجلی کند - همچنانکه برای حضرت موسی علیه السلام تجلی کرد - و از این طریق، شیطان بتواند در مشهودات انسان، دخل و تصرف نماید.<sup>۴۱</sup>

همچنان‌که اشاره شد، در این مرحله، یک سلسله فهم‌های پی در پی برای سالک رخ می‌دهد که تماماً وهبی است و بدون استدلال و کسب حاصل می‌شود. ملاعبدالرزاق در تحلیل وجه ترتیب این مقامات افاضی می‌فرماید: اولین مقام این قسم، مقام «احسان» است که نوعی یقین متعالی و قریب به شهود است. پس از آن مقام «علم» است که سالک با آن جهالت را به طور کامل برمی‌دارد و غایب را به شهود می‌آورد و بر طبق آن، به یقین می‌فهمد که در این مشهود، خلاف و اشتباه راه ندارد. سپس به مقام «حکمت» می‌رسد که طبق آن، به دقیق و حکیمانه بودن قضا و قدر الهی فهم پیدا می‌کند و به عدل الهی و مراد حق تعالی از وعده و وعیدش - البته به اندازه این نشئه وجودی - پی می‌برد. پس از این مقام، چشم قلب او به نور هدایت الهی روشن می‌شود و همه چیز را با چشم دل می‌بیند و از حیرت به در می‌آید که این همان رسیدن به مقام «بصیرت» است. در پی آن، صاحب مقام «فراست» می‌شود و می‌تواند از حکم غیب خبر دهد. ثمره این مقامات معرفتی مقام «تعظیم» است، و خاصیت آن این است که نزد سالک، قضا و قدر الهی با عظمت می‌شود و او را به تذلل و خاک‌ساری می‌کشاند. این مقام «تعظیم» باب مکاشفه علمی را، که «الهام» می‌نامند. برای سالک باز می‌کند. پس از آن، این فهم علمی باطنی سالک را به آرامش می‌کشاند که مقام «سکینه» نام دارد. سپس به امنیت «عین الیقین» می‌رسد، که کامل‌تر است و از انس با خدای متعال بر می‌خیزد، می‌رسد و این مقام «طمینانه» است. در نهایت، مقام «همت» به روی او گشوده می‌شود تا او را به سوی مقصود، سوق دهد و به مقام «سر» برساند.<sup>۴۲</sup>

«سلوک» به حقیقت معنای کلمه آغاز می‌شود، و چون مقامات این قسم پایه‌های اصلی، و اولیه سلوک، و مبادی ترقی و عروج است این قسم «اصول» نامیده شده است. کاشانی، مقامات این قسم را وهبی و بر خلاف قسم «اخلاق»، بدون کسب و عمل دانسته، پیمودن مقامات قسم بعدی - یعنی قسم «اودیه» - را مبتنی بر این‌ها می‌شمارد.<sup>۳۶</sup>

ملاعبدالرزاق کاشانی، در تحلیل چینش مقامات این قسم می‌فرماید: مقام اول این قسم، مقام «قصد» است؛ چراکه سالک تصمیم واقعی و حقیقی برای سلوک به سوی خدای متعال پیدا می‌کند. پس از آن به مقام «عزم» می‌رسد که محقق کردن همان قصد، و لیبیک گفتن به دعوات الهی و القائنات ربّانی است، هرچند ممکن است این رویکرد از روی کراهت خاطر باشد - سپس به مقام «ارادت» می‌رسد که تبدیل کردن همان قصد، به عمل است، منتها از روی طوع و رغبت. از این‌رو، برای طلب قرب الهی، قلب خود را متوجه حق تعالی می‌کند و اینجاست که مقام بعدی یعنی «ادب» مطرح می‌شود. با این مقام، حضور حق تعالی را احساس می‌کند که از آن به «شهود خیالی» نیز تعبیر می‌کنند. او باید ادب حضور را رعایت نماید. در این سیر جدی، که او آغاز کرده است، به مرکب راه نیاز دارد. از این‌رو، مقام «یقین» مطرح می‌شود؛ چرا که با شک و تردید، به جایی نمی‌رسد. پس از آن، مقام «انس» مطرح می‌شود؛ زیرا قرب الهی موجب جمعیت و لذت می‌شود و این امر، از وحشت انسان کاسته، موجب الفتش می‌گردد. این انس و الفت سبب یادآوری حضرت دوست و پرهیز از فراموشی و غفلت از او می‌شود که به آن مقام «ذکر» - البته در این مرحله قلبی - اطلاق می‌گردد. این یاد کردن و ذکر محبوب زمانی به نهایت خود می‌رسد که از غیر، سلب التفات کند، و این کار به عهده مقام «فقر» است. این هم، زمانی نهایی می‌شود که به مقام «غناء» بالحق نایل آید. اینجاست که سالک در حفظ و احتفاظ الهی قرار می‌گیرد و حق تعالی او را از مخالفتات و معاصی محفوظ می‌دارد و در اصطلاح، به مقام «مراد» می‌رسد که آخرین مقام این قسم است.<sup>۳۷</sup>

#### مرتبه میانی قلب و ارتباط آن با قسم «اودیه»

ملاعبدالرزاق کاشانی، مرتبه میانی نشئه «قلب» را «عقل» می‌نامد و در توضیح آن می‌فرماید: «عقل» موضعی صاف از قلب است که جهت یلی الرّوحی دارد و محلّ الهام مَلک، وحی، فهم و معرفت است و انسان، به واسطه آن می‌تواند خیر و شر را تشخیص دهد.<sup>۳۸</sup> وی همچنین گاهی «عقل» را لسان قلب قلمداد می‌کند.<sup>۳۹</sup> و زمانی دیگر آن را به عنوان چشم قلب می‌نامد.<sup>۴۰</sup>

**مرتبه نهایی قلب و ارتباطش با قسم «احوال»**

محقق کاشانی مرتبه نهایی «قلب» را «سر» و یا «سر قلبی» می‌نامد.<sup>۴۳</sup> و گاهی از آن به عنوان «نقطه وسط» و «قلب القلب» یاد می‌کند.<sup>۴۴</sup> قلب، به این ناحیه که عروج می‌کند، از شعاع نور روح بهره‌مند شده، از تیررس وساوس و شیطنتهای نفس و شیاطین در امان می‌ماند.<sup>۴۵</sup> در مرحله «سر»، احوالات نهایی قلبی مطرح است که از شدت محبت، قلب را به سمت روح می‌کشاند و بر خلاف عقل، که در آن فهم مطرح است، در این نشئه، مکاشفات اسمائی و صفاتی برای قلب پیدا می‌شود. به عبارت دیگر، موطنی که حالات عشقی مکاشفه‌ای قلب در آن روی می‌دهد و قلب ویژگی‌های «روح» را می‌یابد «سر» نامیده می‌شود.

ایشان در توضیح علت این که *خواجه عبدالله انصاری* این قسم را به نام «احوال» نامیده است، می‌فرماید: *خواجه عبد الله* در قسم «اودیه» ابتدا مقاماتی را ترتیب داد که حالت کسب و تحصیل در آنها غالب بود و سپس به تدریج، مقاماتی را برشمرد که جنبه هبه، جذب و تفضل در آنها آشکار می‌شد، و تا جایی رسانید که در بعضی مقامات، نسبت کسب و تفضل مساوی شد. سرانجام، در مقامات بعدی، کسب، مختفی و موهبت قوت گرفت، تا جایی که در مقامات آخر قسم «اودیه»، نظیر مقام «طمانینه» و «همت»، غلبه کامل با تفضل الهی بود. *خواجه عبدالله انصاری*، در ادامه مقامات قسم «اودیه»، مقامات قسم «احوال» را ترتیب داده که عبارت از مقاماتی است که موهبتی محض و صرف تفضل است. و چون گذشتگان از عرفا، آنچه را از مقامات که با سعی و تلاش سالک به دست می‌آمده «مقام»، و آنچه را با تفضل عطا می‌شده «حال» می‌نامیدند، «خواجه» نیز این قسم را، که حکایت از تفضلات الهی دارد، به تبع ایشان، قسم «احوال» نامیده است.<sup>۴۶</sup> البته بدون اینکه جنبه گذرا بودن در آن لحاظ شده باشد.

محقق کاشانی، همچنین درباره وجه ترتیب مقامات این قسم می‌نویسد: مقام اول این قسم مقام «محبت» است؛ یعنی «اراده» که جزو مقامات قسم «اصول» بود و سالک در آن موطن، مرید و قاصد حق تعالی بود، به «محبت» تبدیل شد، او را به سوی حق تعالی جذب می‌کند. در این حال، مشقت سعی، از او برداشته شده، سیرش با لذت و بهجت همراه است. پس از این مقام، سالک بخل می‌ورزد از اینکه محبت او به غیر از محبوبش تعلق بگیرد که این را مقام «غیرت» می‌نامند. به تدریج محبتش بیشتر می‌شود که به آن «شوق» می‌گویند. وقتی شوق در او قوت گرفت صبر از او گرفته می‌شود و در راه وصال محبوب، از خود بی‌تابی و اضطراب، نشان می‌دهد که این را مقام «قلق» می‌گویند. وقتی این شوق و طلب بر سالک غلبه کرد و بی‌قرار شد نسبت به محبوب، حداکثر شغف و ولع را پیدا می‌کند.

ولع او با امید به وصال همراه است که در اصطلاح، آن را مقام «عطش» می‌نامند. از اینجا به بعد، احوال سالک با کشف و شهود همراه است. گاهی این شهود به طور ناگهانی رخ می‌دهد و موجب اضطراب شخص می‌شود که این را مقام «وجد» می‌گویند. وقتی این اضطراب ناشی از شهود ناگهانی به حد نهایی رسید بر عقل سالک غلبه کرد و او را به حیرت کشانید مقام «دهش» نام دارد. ولی این حیرت و دهشت، سریع الزوال است. اما اگر این دهشت ماندگار شد و سالک نتوانست خود را ضبط کند؛ به مقام «هیمنان» رسیده است. سالک طریق دوست به این مرحله که رسید، جرقه‌هایی از درخشش انوار تجلیات ربانی را می‌یابد که او را به دخول در طریق ولایت دعوت می‌کند و این را مقام «برق» می‌گویند. در نهایت، وقتی شهود برایش حالت ماندگاری پیدا کرد و پایدار شد و مشهودات را صاف تر و زلال‌تر از قبل ملاحظه کرد به مقام «ذوق» رسیده که مقدمه‌ای برای فناست.<sup>۴۷</sup>

**نشئه روح، و تحلیل مقامات مرتبط با آن**

کاشانی عالی‌ترین ساحت وجودی انسان را، که با حضرت حق - سبحانه - نسبت پیدا می‌کند، «روح» می‌نامد و آن را به «لطیفه مجردة انسانی» معنا می‌کند.<sup>۴۸</sup> او این ساحت برتر انسان را، با دقت عقلی، به سه ناحیه «روح»، «خفی» و «اخفی» تقسیم می‌کند.

**مرتبه ابتدایی روح و ارتباطش با قسم «ولایات»**

محقق کاشانی، مرتبه ابتدایی این نشئه را هم، - از باب اطلاق اسم کل بر جزء - «روح» مینامد که با آن، سالک از مراحل «خلقی» گذر کرده و وارد مقامات «حقی» و «صقع ربوبی» شده است. وی ابراز می‌دارد که در این مرحله، با تجلیات اسمائی برای سالک، «فناء» حاصل شده است و حق تعالی خود، متوکی امر بنده اش خواهد بود و از بنده فانی، فعل و وصفی باقی نمی‌ماند. او باقی به بقاء الله می‌شود و حق تعالی چشم، گوش و دیگر جوارح او می‌گردد و از این‌روست که این قسم را قسم «ولایات» می‌نامند.<sup>۴۹</sup>

محقق کاشانی، همچنین در وجه ترتیب مقامات این قسم می‌نویسد: اولین مقام این قسم مقام «لحظ» است که در آن، اولین مراحل تجلی - البته بدون درنگ و استمرار - رخ می‌دهد. سپس این تجلی کمی ماندگار می‌شود؛ ولی زمانی این تجلی هست، و زمانی نیست، و این خود نوعی «تلوین» خواهد بود که بیانگر مقام «وقت» است. هرگاه او از این کدورت به در آید و از این «تلوین» خارج شود به مقام «صفا» باریافته است. این رهایی از «تلوین» و کدورت، و احساس رسیدن به مرحله «فناء»، با نوعی شادی و سروری همراه است. این شادی حاصل از نسیم خوش اتصال را مقام «سرور» می‌نامند.



است این «بسط» بر عارف غلبه کند و چنان او را سرمست حضرت حق نماید که از شدت حال خوش، نتواند خویشتن را ضبط و تمالک کند که این را مقام «سکر» می‌نامند. اگر از این مرحله هم بگذرد و بتواند در عین یافتن لذت سکر، احوال خود را کنترل و خود را تمالک نماید به مقام «صحو» بار می‌یابد. پس از این مقامات، اگر عارف اتصالی را که قبلاً به نحو تجلی داشت، محکم تر و قوی تر کند و تحققاً به حضرت حق اتصال یابد، به گونه ای که دیگر در نظر او ماسوا اعتباری نداشته باشد به مقام «اتصال» رسیده است. در نهایت، به مقام «انفصال» و جدایی تام از ماسوا و کونین خواهد رسید.<sup>۵۲</sup>

#### مرتبه نهائی روح و ارتباطش با قسم «نهایت»

در این نشئه، که شروع در نهایی‌ترین ساحت‌ها از مراتب سه گانه کلی انسان، یعنی «روح» است، «تجلی ذاتی» رخ می‌دهد. بر اساس آن، برای شخص، ذاتی باقی نمی‌ماند، بلکه فقط ذات حق برقرار می‌گردد. در این مرحله، تکثر اسمائی هم برداشته می‌شود و همه چیز در ذات الهی متفی می‌گردد و «وحدت حقه حقیقه» نمایان خواهد شد. به همین دلیل، آن را مرتبه «اخفی» و «غیب الغیوب» می‌نامند. ملاعبدالرزاق کاشانی وجه تسمیه قسم «نهایت» را چنین بیان می‌دارد: همان‌گونه که «بدایات» اموری ابتدایی بود. و در بدایت و آغاز امر سلوک مطرح شد و بعضاً مقدم بر سلوک بود، در قبال آنها، یک سلسله مقامات وجود دارد که پس از پایان سلوک و وصول به حضرت حق، برای عارف رخ می‌نمایند. این قسم را «نهایت» می‌نامند.<sup>۵۳</sup>

وی در بیان وجه ترتیب مقامات این قسم می‌نویسد: این قسم، که برای برداشتن باقی مانده غیریت و اثنبیت است، با مقام «معرفت» آغاز می‌شود و پس از آن، عارف به مقام «فناء» در ذات می‌رسد. اینجا «فناء» مفاد معرفتی هم دارد؛ ولی فرقی با مراحل قبل این است که معرفت در معروف جمع است و غلبه با معروف (ذات) است، نه با معرفت و فقط معروف، باقی می‌ماند. سپس به مقام «بقاء»، که پس از مرحله فناست، دست می‌یابد که طبق آن، هیچ کثرتی در بین نیست و فقط وجود حق تعالی باقی می‌ماند. وقتی عارف باقی به بقای الهی شد متحقق به تحقق ذاتی حق می‌شود که مقام «تحقق» نام دارد. وقتی به این مقام رسید جانب حقانی را دارد و با این نگاه حقانی و با هدف هدایت و دستگیری، به سمت کثرات و خلق می‌آید. طبق آن، تمام مقامات حقانی او کتمان شده، به مقام «تلبیس» وارد می‌شود. پس از آن، در مقام «وجود» واقع می‌شود که از رسم خلقی جدا می‌گردد. سپس به مقام «تجرید» می‌رسد؛ چراکه - همان‌گونه که گفته شد - هویت «فناء» علمی و معرفتی است. ولی نباید به شکل کثرت علم و عالم دیده شود، و این علم، که صفت عالم است، رسم خلقی است و باید از او گرفته

ولی باز هم سالک، به «فناء» کامل نرسیده است و از اینکه خود و حال خود - اعم از سرور و شادی و دیگر احوال خود - را می‌بیند باید فانی شود و از این‌رو، به مقام «سیر» بازمی‌یابد. که طبق آن، خودش و حال خودش هم از او پنهان می‌شود و این همان مقام «طلب ازدیاد تحیر» است. از این استمرار حال، نوعی خوشی و شغف برای سالک حاصل می‌شود؛ چراکه با پنهان شدن انانیت، موانع و حجاب‌های رؤیت محبوب از میان برداشته می‌شوند. این خوشی و شغف حاصله را مقام «نفس» می‌گویند. سالک پس از این می‌بیند که شاهد و مشهود خداست و از این‌رو، در مقام «غربت» واقع می‌شود. از اینجا دیگر شخص از حد تفرق گذشته، حال او گواهی می‌دهد که به مقام «ولایت» رسیده است. وقتی به واسطه بحر «فناء» رسید، همانند غریقی که تماماً از دیگران غافل و فارغ می‌شود سالک نیز چنین حالی پیدا می‌کند که این را مقام «غرق» می‌گویند. سپس از حال خود نیز غافل شده، به «وجود» مشهود، مشغول می‌شود که اصطلاحاً این را مقام «غیبت» می‌نامند. سرانجام، به مقام «تمکن» می‌رسد که طبق آن، در شهود حق تعالی و خفای از خود و احوالش، به ثبات و استقرار می‌رسد.<sup>۵۴</sup>

#### مرتبه میانی روح و ارتباطش با قسم «حقایق»

سالک الی الله تعالی پس از پشت سر نهادن مرتبه اول از نشئه روحی، به مرتبه میانی این نشئه، که آن را مرحله «خفی» می‌نامد، می‌رسد. در این ساحت است که برای او «تجلی اسمائی» به شکل نهایی رخ می‌دهد و او متحقق به اسماء الهی می‌شود. وی در وجه تسمیه این قسم به نام «حقایق»، به این مطلب نظر دارد که عارف با فنا و بقای کامل و رفع هر نوع حجاب، به اسماء الهی متحقق می‌شود و حقیقت هر چیزی را، مشاهده می‌کند.<sup>۵۵</sup>

کاشانی همچنین در وجه گزینش و چینش مقامات این قسم، ابراز می‌دارد: عارف پس از تمکن در شهود، مکاشفات روحی پی در پی، دارد. این مکاشفات، عینی و به نحو متحقق به عین شدن است - نه مثل آن مکاشفات علمی که در مثل وادی «الهام» برای او حاصل می‌شد. و این را در اصطلاح، مقام «مکاشفه» می‌گویند. پس از این مقام، در رؤیت و شهود ترقی می‌کند و به مقام «مشاهده» می‌رسد که در آن حجاب‌های باقی و باقی مانده رسوم برداشته می‌شود. این مقام، عارف را به سوی رؤیت بالعیان حضرت حق، به چشم روح، که منور به نور الهی، و بلکه عین بصر حق تعالی است، سوق می‌دهد و این مقام «معاینه» نامیده می‌شود. سپس به مقام «حیات» می‌رسد که زنده شدن و حیات گرفتن به حیات الهی است. در پی آن، به مقام «قبض» وارد می‌شود که به موجب آن، دیگر خود را نمی‌بیند. پس از آن، به «بقاء بعد الفناء» و «بسط در عین قبض»، عروج می‌کند که مقام «بسط» نامیده می‌شود. گاهی ممکن

شود. از این‌روست که با این مقام، تتمه خلقی او به طور کامل برداشته می‌شود. از این مقام که بگذرد، به مقام «تفرید» بارمی‌یابد که توجه به حق است - البته به نحو بالحق - و سرانجام، به مقام «جمع» می‌رسد که حق بدون خلق و به تعبیر دیگر، محض حق، ظهور می‌کند و خلق و کثرات در نظر او برداشته و جمع می‌شوند. در نهایت، به مقام «توحید» می‌رسد که ظهور «وحدت شخصی» حق است و در آن صورت و کثرات را مظاهر الهی می‌بیند.<sup>۵۴</sup>

### طرح تکمیل هر مقام در مقامات برتر

خواجه عبدالله انصاری هر یک از منازل یکصدگانه سلوک را بجزای افرادی که در این مقامات قرار می‌گیرند، به سه درجه تقسیم نموده. و برای نشان دادن این درجات طولی، گاهی از عناوین «عاقه»، «مرید» و «سالک» و یا از «مرید»، «سالک» و «محب» بهره گرفته است. او در ابتدای کتاب *منازل السائرین*، می‌فرماید: صاحبان هر یک از این درجات، دارای مشارب مخصوص به خود هستند و طبعاً برای سلوک به دستور العمل لایق به حال خود نیاز دارند.<sup>۵۵</sup> ملا عبدالرزاق کاشانی این سه درجه بیان شده توسط خواجه عبد الله انصاری را انتخابی و گزینشی می‌داند؛ - یعنی می‌خواهد بگوید: خواجه درصدد بیان همه افراد نبوده و تنها سه درجه را به عنوان نمونه برگزیده است. از این‌رو، کاشانی خود در صدد ارائه طرح دیگری برمی‌آید. او در طرح خود، هر یک از مقامات صدگانه را، در تمام اقسام ده‌گانه و درجات طولی جاری دانسته، بر اساس آن جایگاه، مقام مورد نظر را تحلیل می‌کند. ایشان در توضیح، ابراز می‌دارد: هر مقامی یک جایگاه اصلی دارد که اصل آن مقام است، و شاخه‌ها و فروعی دارد که در دیگر مقامات بروز می‌کند. بنابراین، مقامات سلوک نظیر پله‌های نردبان نیست تا با قرار گرفتن روی پله‌های بالا، از پله‌های پایین، به طور کامل بی‌نیاز باشد، بلکه چنین است که صاحب درجه عالی بر روی درجه سافل هم ایستاده است، و هر مقامی - هر چند بالا هم باشد - صورتی در مقامات سافل دارد و مقامات پایین هم نمایی در مقامات عالی خواهد داشت.<sup>۵۶</sup> همچنین خواجه عبدالله انصاری با نقل متنی از جنید بغدادی، که مضمونش امکان باقی بودن تتمه ای از مقامات قبل و تکمیل آن در مقامات بالاتر است، آن متن را تقویت کرده، اینچنین اصلاح می‌کند که این بیان به صورت احتمال و امکان، تمام نیست، بلکه من معتقدم عارف به مقامی نمی‌رسد، مگر پس از اشراف بر آن در مقامات بالاتر.<sup>۵۷</sup> کاشانی نیز با صحه گذاردن بر بیانات او، با بیانی آمیخته با سوگند، می‌فرماید: هر مقامی دارای فروغ و اغصانی است که در مقامات دیگر کشیده شده. سالک تا زمانی که در اصل مقام به سر می‌برد،

ایشان در شرح خود بر کتاب *منازل السائرین*، موفق به عملیاتی کردن این طرح نمی‌شود و به بیان کلی آن اکتفا می‌کند. ولی در قسمت دوم کتاب *اصطلاحات الصوفیه*، به اجرای این طرح همت گمارده، هر مقام جزئی را در تمام ده قسم کلی به تصویر می‌کشد.<sup>۶۰</sup>

### تطبیق مراحل عالم کبیر با لایه‌های بطونی انسان

در آموزه‌های دینی، «انسان»، «قرآن» و «عالم»، به مثابه یک حقیقت تلقی شده‌اند، به گونه ای که از یکدیگر جدایی ندارند. این تلقی در اندیشه‌های عرفا، به عبارات گوناگون خود را بروز داده است. و به ویژه در بیانات عرفای قرون متأخر ظهور بیشتری یافته است. ملاعبدالرزاق کاشانی نیز از این نحله مستثنا نبوده است. او لایه‌های طولی و بطونی را، که درباره انسان به تفصیل و تشریح پرداخته، درباره «عالم کبیر» نیز پیاده کرده است. وی «روح اعظم» (عقل اول) را، که حقایق در آن حالت اندماجی دارد، به مثابه «روح» برای عالم می‌داند و «لوح محفوظ» را، که حالت تفصیل حقایق است، «قلب» آن می‌گیرد. وی «لوح محو و اثبات» را به منزله «نفس» برای عالم عنوان می‌کند.<sup>۶۱</sup>

### فتوح ثلاثه، و مراحل بطونی انسان

محقق کاشانی، با استفاده از آیات قرآن کریم، «فتوح ثلاثه» را مطرح می‌کند. وی ایشان معتقد است: «فتح قریب» با گذشتن از مقام «نفس» و رسیدن به مقام «قلب» حاصل می‌شود. او، «فتح مبین» را در نشئه «روح»، و «فتح مطلق» را در نشئه «اخفی» از نشئات وجودی انسان، و وصول به «تجلی ذاتی» می‌داند.<sup>۶۲</sup>

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

طرح سه‌گانه اصلی از لایه‌های باطنی انسان، که توسط محقق کاشانی مطرح می‌شود، دارای پیشینه تاریخی و در حد خود، طرحی مطلوب است و مزیت‌های خاص خود را دارد. او با بسط لایه‌های وجودی به ده سطح، عملاً راه شکل‌گیری نهایی «بطون سبعة» را هموار کرده است. هر چند عرفای پس از او پیشش بطونی او را در بعضی ساحت‌ها نپذیرفته‌اند، ولی فی‌الجمله، مبنای کار بسیاری از بزرگان،

## پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: ملاصدرا، *الاسفار الاربعة*، ج ۱، حواشی حاج ملاهادی سبزواری، آقامحمدرضا قمشه‌ای و میرزامحمدحسن نوری، ص ۱۳ - ۱۸.
۲. داود قیصری، *شرح فصوص الحکم*، مقدمه سیدجلال‌الدین آشتیانی، ص ۱۳۷.
۳. عبدالرزاق کاشانی، *مجموعه رسائل و مصنفات کاشانی*، تصحیح و تعلیق مجید هادی‌زاده، ص ۴۲۰ - ۴۲۲.
۴. همو، *تأویلات القرآن الحکیم* (تفسیر ابن عربی)، تحقیق، سمیر مصطفی رباب، ج ۱، ص ۳۳۳.
۵. همان، ج ۲، ص ۳۵۱.
۶. همان، ج ۲، ص ۲۲۰ - ۲۲۱.
۷. همان، ج ۱، ص ۲۵.
۸. عبدالرزاق کاشانی، *شرح منازل السائرين*، با تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، ص ۱۲۲.
۹. همان، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.
۱۰. همان، ص ۱۲۳.
۱۱. عبدالرزاق کاشانی، *تأویلات القرآن الحکیم* (تفسیر ابن عربی)، تحقیق، سمیر مصطفی رباب، ج ۲، ص ۴۳۴؛ همو، *مجموعه رسائل و مصنفات کاشانی*، تصحیح و تعلیق مجید هادی‌زاده، ص ۶۳۴.
۱۲. همو، *اصطلاحات الصوفیه*، تحقیق عبدالعال شاهین، ص ۱۷۴.
۱۳. همو، *تأویلات القرآن الحکیم* (تفسیر ابن عربی)، تحقیق سمیر مصطفی رباب، ج ۱، ص ۹۷.
۱۴. همان، ج ۲، ص ۳۷۰.
۱۵. همان، ج ۲، ص ۳۲۹.
۱۶. همان، ج ۱، ص ۷۲.
۱۷. همان، ج ۱، ص ۳۷.
۱۸. همان، ج ۱، ص ۲۵.
۱۹. همان، ج ۲، ص ۳۰۳؛ و نیز، همان، ج ۱، ص ۳۵۴.
۲۰. همو، *شرح منازل السائرين*، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، ص ۱۲۳.
۲۱. همو، *اصطلاحات الصوفیه*، تحقیق عبدالعال شاهین، ص ۱۱۵.
۲۲. همو، *شرح منازل السائرين*، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، ص ۲۳۳.
۲۳. همان، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.
۲۴. همو، *شرح منازل السائرين*، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، ص ۱۲۴.
۲۵. همو، *اصطلاحات الصوفیه*، تحقیق عبدالعال شاهین، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.
۲۶. همو، *شرح منازل السائرين*، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، ص ۲۸۳.
۲۷. همان، ص ۱۲۴.
۲۸. همو، *اصطلاحات الصوفیه*، تحقیق عبدالعال شاهین، ص ۱۱۶.
۲۹. همو، *شرح منازل السائرين*، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، ص ۱۲۵.
۳۰. همان، ص ۳۴۷.
۳۱. همان، ص ۱۲۵.

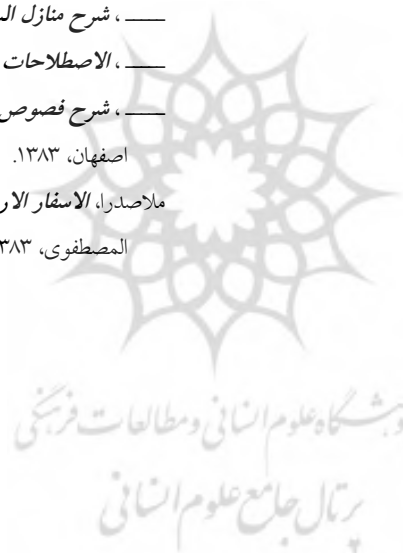
قرار گرفته است. کاشانی به دو سطح وجودی انسان عنوان «سر» می‌دهد و به «سر قلبی» و «سر روحی» معتقد است. ولی مشهور عرفا عنوان «سر» را تنها برای ساحت نهایی انسان برگزیده اند. همچنین پس از او، اختلافاتی درباره جایگاه «عقل» و «قلب» در بطون سبعة و ترتیب بین آنها وجود دارد و طرح کاشانی در این خصوص، صد در صد تلقی به قبول نشده است. اما می‌توان این مطالب را توجیه کرد و پاسخ داد که شاید علت وجود این اختلاف‌ها نبود تعریفی جامع و مانع از هر یک از این سطوح باشد. هر یک از شخصیت‌ها بر اساس تعریف مد نظر خود، جعل اصطلاح کرده و بر همان اساس، با آن اصطلاح، به ساحتی خاص اشاره کرده‌اند. اگر این اصطلاحات یکی می‌شد و به تعریف واحدی در هر یک از این ساحت‌ها می‌رسیدند این اختلافات بدوی برچیده می‌شد.

با توجه به خصوصیات ویژه *خواجہ عبداللہ انصاری*، تلاش‌هایی در میان عرفا برای توجیه منطقی و تحلیل عقلانی ساختار یکصد منزل ارائه شده است. یکی از بهترین و برجسته‌ترین آنها تحلیل کاشانی است که بر اساس مبنای «انسان‌شناختی» صورت گرفته است؛ اولاً این تحلیل بر اساس اجتهاد، صورت گرفته و خالی از ذوقیات و خطابیات نیست. و امکان مناقشه در بعضی مطالب آن، و ارائه تحلیل بهتر وجود دارد. به همین دلیل است که راه رسیدن به طرح و نظام برتر، در ترتیب مقامات سلوکی، با ضریب مطابقت حداکثری با واقع، و حداقل خطا همچنان باز است. و هر تحلیلی که دارای برتری‌ها و نقاط مثبتی باشد دلیل بر ناکارآمدی و در نتیجه، کنار زدن طرح دیگر نیست. ثانیاً، منازل و مقامات سلوک تحمل سطوح معنایی متفاوتی دارد و خود *خواجہ عبداللہ انصاری* هم چند سطح از یک مقام واحد را توضیح داده است. نیز *ملاً عبدالرزاق کاشانی* هر مقام را در ده سطح متفاوت معنا کرده است. بنابراین، تحلیل مقامات بر اساس یک ساختار از ساختارهای لایه‌های بطونی در مبنای «انسان‌شناختی»، منافاتی با دیگر ساختارهای موجود ندارد و تنها در عمق بیشتر یافتن آن مقام و یا بعکس، در سطح نگاه داشتن آن دخالت دارد.

از جمله نقاط قوت تحلیل‌های کاشانی، یکی بسط لایه‌های بطونی به ده بطن و توضیح و تبیین آنهاست که به حل و فصل جزئی مراحل کمک شایانی می‌کند. دیگری که بسیار مهم است، بیان تفصیلی حضور هر مقام در مقام‌های دیگر است. این طرح علاوه بر ارائه راهی نو در تحلیل «هزار منزل» سلوک، در بیان ریزه‌کاری‌های هر مقام و تمه بر جای مانده از آن نیز به خوبی میدان داری می‌کند. یکی دیگر هم ارائه تفسیری از آیات بیان شده توسط *خواجہ عبداللہ انصاری* در طلیعه هر باب و مقام سلوکی است که به نوبه خود، راه‌گشای تالیف تفسیری سلوکی است.

## منابع

- امینی نژاد، علی، *آشنائی با مجموعه عرفان اسلامی*، چاپ اول، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۷.
- انصاری، خواجه عبدالله، *منازل السائرين*، همراه با شرح ملاعبدالرزاق کاشانی، تحقیق محسن بیدارفر، چاپ سوم، قم، بیدار، ۱۳۸۵.
- جامی، عبدالرحمن، *نفحات الانس*، تصحیح و تعلیق محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۲.
- شوشتری، قاضی نورالله، *مجالس المؤمنین*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۷.
- قیصری، داود، *شرح فصوص الحکم*، مقدمه سیدجلال‌الدین آشتیانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- کاشانی، عبدالرزاق، *مجموعه رسائل و مصنّفات کاشانی*، تصحیح و تعلیق مجید هادی‌زاده، چاپ دوم، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۰.
- \_\_\_\_، *تأویلات القرآن الحکیم* (تفسیر ابن عربی)، تحقیق سمیر مصطفی رباب، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۲۲ ق.
- \_\_\_\_، *شرح منازل السائرين*، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، چاپ سوم، قم، بیدار، ۱۳۸۵.
- \_\_\_\_، *الاصطلاحات الصوفیه*، تحقیق عبدالعال شاهین، چاپ اول، قاهره، دارالمنار، ۱۴۱۳ ق.
- \_\_\_\_، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح و تعلیق مجید هادی‌زاده، چاپ اول، تهران، سلسله انتشارات همایش بین‌المللی قرطبه و اصفهان، ۱۳۸۳.
- ملاصدرا، *الاسفار الاربعة*، حواشی حاج ملاهادی سبزواری، آقامحمدرضا قمشه‌ای و میرزاحمدحسن نوری، قم، مکتبه المصطفوی، ۱۳۸۳ ق.



۳۲. همو، *اصطلاحات الصوفیه*، تحقیق عبدالعال شاهین، ص ۱۶۲ و نیز همان، ص ۹۱.
۳۳. همو، *تأویلات القرآن الحکیم* (تفسیر ابن عربی)، تحقیق، سمیر مصطفی رباب، ج ۲، ص ۲۹۷.
۳۴. همان، ص ۴۳۴.
۳۵. همان، ج ۱، ص ۱۲۱.
۳۶. همو، *شرح منازل السائرين*، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، ص ۴۲۳-۴۲۴.
۳۷. همان، ص ۱۲۶.
۳۸. همان، ص ۳۹۹.
۳۹. همان، ج ۲، ص ۱۲۲.
۴۰. همان، ج ۱، ص ۱۹.
۴۱. همان، ص ۱۲۷ و ۴۹۱.
۴۲. همان، ص ۱۲۷.
۴۳. همان، ص ۱۲۳.
۴۴. همو، *تأویلات القرآن الحکیم* (تفسیر ابن عربی)، ج ۱، ص ۳۲.
۴۵. همان، ج ۲، ص ۱۱۸.
۴۶. همو، *شرح منازل السائرين*، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، ص ۵۶۳.
۴۷. همان، ص ۱۲۷.
۴۸. همو، *اصطلاحات الصوفیه*، تحقیق عبدالعال شاهین، ص ۱۶۸-۱۶۹.
۴۹. همو، *شرح منازل السائرين*، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، ص ۶۲۹.
۵۰. همان، ص ۱۲۸.
۵۱. همان، ص ۶۹۹-۷۰۰.
۵۲. همان، ص ۱۲۸-۱۲۹.
۵۳. همان، ص ۷۶۱.
۵۴. همان، ص ۱۲۹.
۵۵. همان، ص ۱۲۰.
۵۶. همان، ص ۱۲۰-۱۲۱.
۵۷. همان، ص ۱۰۴-۱۰۵.
۵۸. همان، ص ۱۰۵.
۵۹. همان، ص ۱۲۱.
۶۰. همو، *اصطلاحات الصوفیه*، تحقیق عبدالعال شاهین، ص ۱۶۸-۱۶۹.
۶۱. همو، *تأویلات القرآن الحکیم* (تفسیر ابن عربی)، تحقیق، سمیر مصطفی رباب، ج ۱، ص ۲۰۲؛ نیز، همان، ص ۲۵ و ۳۴۳ و ۳۵۳؛ همو، *مجموعه رسائل و مصنّفات کاشانی*، تصحیح و تعلیق مجید هادی‌زاده، ص ۵۷۷؛ همو، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح و تعلیق مجید هادی‌زاده، ص ۹۸.
۶۲. همو، *تأویلات القرآن الحکیم* (تفسیر ابن عربی)، تحقیق، سمیر مصطفی رباب، ج ۲، ص ۲۶۸-۲۶۹.